



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿الم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (۴) يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۵)﴾

مکی بودن سوره «سجده» و اختلاف در سه آیه آن

سوره مبارکه «سجده» در مکه نازل شد در سه آیه آن اختلاف نظر هست که سه آیه از آیات این سوره نورانی در مدینه نازل شد که آنها - ان شاء الله - در جای خود مورد بحث قرار می گیرد. همان طوری که در سوره مبارکه «لقمان»، «روم» و مانند آن گذشت عناصر محوری سور مکی اصول دین و خطوط کلی اخلاق و حقوق بود اصول دین را در سور مکی مبسوطاً مطرح می کند گاهی از توحید شروع می شود به وحی و نبوت می رسد به معاد ختم می شود، گاهی از وحی و نبوت شروع می کند به توحید و معاد ختم می شود در این قسمت از سوره مبارکه «سجده» از بحث نبوت شروع کردند بعد به توحید رسیدند بعد به معاد.

طرح عناصر محوری دین در آیات اولیه

این ﴿الم﴾ همان طور که در اول سوره مبارکه «بقره» گذشت وجوه فراوانی دارد که تفصیل این حروف مقطعه مبسوطاً آنجا بیان شده اگر این ﴿الم﴾ ناظر به این باشد که این قرآنی که معجزه است از همین حروف عربی است در

این بخش از آیات چهار عنصر از عناصر محوری دین مطرح شد یکی اینکه موادّ اوّلی قرآن که معجزه است همین حروف عربی است که ﴿الم﴾ ناظر به آن است که قرآن از همین حروف عربی تشکیل شده. عنصر دومش آن است که محتوای قرآن حق است ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ حق است «لا باطل فيه» حقی است که ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾^۱ این شك بردار نیست این حق است. عنصر سوم این است که مبدأ فاعلی آن خداست این کتاب، کتاب بشری نیست خدا نازل کرده. عنصر چهارمش که مبدأ غایی است این است که برای هدایت شما برای انذار شما از قیامت نازل شده.

بشارت و انذار در محور تأثیرگذار در هدایت جامعه

گرچه قرآن برای تبشیر هم نازل شده اما آن اثر خاصی که انذار دارد تبشیر ندارد لذا با اینکه در قرآن کریم تبشیر و انذار گاهی کنار هم آمده فرمود: ﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ﴾^۲ اما در هیچ جای قرآن تبشیر به عنوان وصف منحصر نیامده که بفرماید «إِن أَنْتَ إِلَّا مُبَشِّرٌ»، «إِنَّمَا أَنَا مُبَشِّرٌ» این چنین نیست اما ﴿إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ﴾^۳، ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ﴾^۴ در قرآن هست که تو فقط برای انذار آمدی.

سرّ تأثیرگذاری بیشتر انذار در هدایت

سرّش این است که مشکل جامعه آن است که از قیامت هراسی ندارند یعنی خیلی ها نمی دانند که این عمل زنده است (يك) و هیچ عطّله ای، تعطیلی در عالم نیست (دو) تعطیل معنایش این است که يك موجود بیکار در يك گوشه افتاده باشد این با نظام عالم سازگار نیست هر چه در عالم هست یا علت چیز دیگر است یا معلول چیز دیگر، يك موجود بیکار و گسیخته در عالم نیست. این عمل که موجود است و زنده است و حتماً مرتبط است

۱. سوره فصلت، آیه ۴۲.

۲. سوره نساء، آیه ۱۶۵.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۵۰.

۴. سوره رعد، آیه ۷؛ سوره نازعات، آیه ۴۵.

شناور و سرگردان نیست که روزی به پای زید بنویسند روزی به پای عمرو الاّ و لا بد عامل خودش را می شناسد و در عامل خودش می تند و او را رها نمی کند (سه) اینکه خدا فرمود: ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾^۵ یا ﴿كُلُّ اَمْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ﴾^۶ همین است انسان گنهکار، بدهکار است و بدهکار باید گرو بسپارد (چهار)، درباره حقّ اللّٰهی، درباره معصیت، زمین و خانه را به عنوان گرو قبول نمی کنند خود شخص را گرو می گیرند تا او را ببندازند به جهنم (پنج) این باورمان نشد، اگر باورمان بشود که عمل زنده است و پاییچ ماست مشکل نداریم هیچ مشکلی ما در جامعه نداریم الاّ نسیان معاد ﴿بِمَا نَسُواْ يَوْمَ الْحِسَابِ﴾^۷ لذا این چهارمین عنصر را در کنار همین وجه ذکر می کند این کتاب از همین حروف عربی تشکیل شده (يك) «حقّ لا ریب فیه» (دو) فاعلش خداست (سه) هدفش انذار است و معاد است (چهار).

شبهات مشرکان بر عناصر محوری دین

بیگانه ها درباره اینکه قرآن از همین حروف تشکیل شد اینکه دیگر قابل انکار نیست درباره آن سه اصل نقدی دارند گاهی منکر حق بودن این کتاب اند می گویند این افسانه و فسون و فسانه و اسطوره است ﴿لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا﴾^۸ ما هم از - معاذ الله - از این داستان بافی می کنیم، گاهی وقتی می بینند حرف های متقن در این کتاب است می گویند این را تو به خدا افترا بستی نمی گویند این افسانه و اسطوره است مبدأ فاعلی اش را منکرند گاهی هم مبدأ غایی را منکرند می گویند: ﴿اِنَّ هِيَ اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا﴾^۹ مگر می شود آدم پوسیده دوباره زنده بشود این عناصر چهارگانه آن عنصر اولی اش که روشن است انکارپذیر نیست که قرآن از همین حروف تشکیل شده.

۵. سورة مدثر، آیه ۳۸.

۶. سورة طور، آیه ۲۱.

۷. سورة ص، آیه ۲۶.

۸. سورة انفال، آیه ۳۱.

۹. سورة مؤمنون، آیه ۳۷.

اما آن سه عنصرش در آیات فراوان مورد نقد قرار گرفته ذات اقدس الهی همه شبهات واهی آنها را ذکر کرده و ابطال کرده فرمود ما بدون برهان حرف نمی‌زنیم شما دلیل دارید ﴿هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^{۱۰} و درباره قصص انبیا وجود مبارك پیامبر در آن سرزمین نبوده ما آدرس کوچه و پس‌کوچه جهان غیب را به حضرت دادیم این‌که زمان نوح نبوده زمان ابراهیم نبوده در کوه طور نزد حضرت موسی نبوده در هنگام کفالت مریم نزد آنها نبوده که قرعه انداختند ببینند چه کسی عهده‌دار کفالت مریم است ما کوچه و پس‌کوچه غیب را در همین قرآن به وجود مبارك پیغمبر نشان دادیم گفتیم ﴿مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ﴾،^{۱۱} ﴿مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ﴾،^{۱۲} ﴿مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ﴾،^{۱۳} ﴿مَا كُنْتَ تَأْوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ﴾^{۱۴} شما چه می‌خواهید، شما در مدین نبودی ولی قصه این است در طور نبودی قصه این است در هنگام کفالت مریم نبودی ولی قصه این است این حرف‌ها را ما گفتیم در کتاب‌های آسمانی شما هم هست پیامبر هم که این حرف‌ها را اصلاً ندیده و نخوانده شما چه حجّتی دارید؟!

اقامه برهان بر توحید با خالق بودن خدا

بعد درباره مبدأ توحید برهان بعدی را نقل می‌کند که خدا خالق است ﴿لَا شَرِيكَ لَهُ﴾^{۱۵} و همین خدایی که خالق است ﴿لَا شَرِيكَ لَهُ﴾ ربّ است ﴿لَا شَرِيكَ لَهُ﴾ یعنی آن‌که آفرید، می‌پروراند به برهانین: یکی اینکه ربوبیت الّا ولابد به خلقت برمی‌گردد چون «کان» ی ناقصه ایجاد می‌کند کمال ایجاد می‌کند حتماً ربوبیت به خالقیت برمی‌گردد. برهان دوم هم این است که اگر کسی بخواهد این عالم را پروراند باید از درون آن باخبر باشد از نیازهای آن مطلع باشد اگر کسی این عالم را نیافرید چگونه می‌تواند پروراند. پس بر اساس رجوع ربوبیت به خالقیت الّا ولابد هر

۱۰. سوره بقره، آیه ۱۱۱؛ سوره نمل، آیه ۶۴.

۱۱. سوره قصص، آیه ۴۶.

۱۲. سوره قصص، آیه ۴۴.

۱۳. سوره آل عمران، آیه ۴۴.

۱۴. سوره قصص، آیه ۴۵.

۱۵. سوره انعام، آیه ۱۶۳.

ربّی باید خالق باشد یا بر اساس تلازمی که بین ربوبیت و خالقیت است این دو برهان قبلاً هم گذشت. بعد می‌فرماید چون خدا خالق است و خدا ربّ است، خدا اله است یعنی معبود است پس پرستش غیر خدا باطل است و بین‌الغی از غیر خدا هم کاری ساخته نیست.

پرسش: درباره ناحق بودن بعضی کلمات مثل کلام فرعون که گفت: ﴿أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾^{۱۶}...

پاسخ: این نقل، حق است منقول، باطل است اگر کسی سخن باطلی گفت و صادق مُصدّقی آن باطل را نقل کرد این نقل، حق است بعد کیفر او هم حق است خدا می‌فرماید او حرف باطل زد ما تنبیهش کردیم بنابراین نقل، حق است ولو منقول، باطل در برابر بطلان آن منقول، کیفر الهی هم تثبیت شده است.

چگونگی جمع بین نذیر داشتن هر امت و فترت بین رسل

اما اینکه فرمود: ﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَّذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ﴾ برخی‌ها مطرح کردند که گرچه انبیایی بودند از اقوام و قبایل دیگر مثل اینکه خالد بود، حنظله بود اینها انبیایی بودند که بین وجود مبارك عیسی و وجود مبارك حضرت (سلام الله علیهما) آمدند اما در قریش نبودند^{۱۷} این يك وجه. وجه دیگر آن است که منظور از فترت، نه این است که شما حجّتی ندارید هادی ندارید مبشّر و منذر ندارید منظور از فترت آن است که پیامبری از پیامبران اولوالعزم که صاحب شریعت باشد صاحب کتاب باشد نیامده^{۱۸} یعنی بین وجود مبارك موسی و عیسی زمان فترت بود بین وجود مبارك عیسی و وجود مبارك حضرت (سلام الله علیهم اجمعین) زمان فترت بود یعنی پیامبر اولوالعزم نیامده. چرا این توجیها را باید طرح کرد برای اینکه در قرآن کریم فرمود هیچ ملتی نیست مگر اینکه هادی و راهنما داشته و دارد در سوره مبارکه «رعد» آیه هفتم به این صورت است ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ هیچ ملتی بدون راهنما نیست حالا آن وقتی هم که پیامبر (صلی الله علیه و

۱۶. سوره نازعات، آیه ۲۴.

۱۷. مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۵۰۹؛ المیزان، ج ۱۶، ص ۲۴۴.

۱۸. ر.ك: مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۵۰۹ و ۵۱۰.

آله و سلم) حضور داشتند مگر به همه روستاها، به همه شهرها خود حضرت تشریف می بردند آن وقتی هم که ائمه (علیهم السلام) بودند مگر در روستاها و شهرها خودشان تشریف می بردند. منظور آن است که حتماً حجت بالغه حق باید به مردم برسد حالا اگر کسی در اثر قصور یا تقصیر دسترسی به حجت نداشت اگر قاصر بود که مستضعف است و مورد عفو، اگر مقصر بود که حکمه الی الله وگرنه هیچ ملتی نیست که حجت خدا به آنها نرسد.

تبیین قرآنی پیامبر داشتن همه امت‌ها

از اینکه به صورت موجه کلیه فرمود: ﴿لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ معلوم می شود حجت الهی به تمام اقوام رسیده است حالا بعضی به سوء اختیار خودشان نخواستند دسترسی پیدا کنند مطلب دیگر است. در سوره مبارکه «نحل» آیه ۳۶ به این صورت آمده است فرمود: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا﴾ هیچ امتی نبود مگر اینکه پیامبر داشت حالا یا اولوالعزم یا غیر اولوالعزم اگر اولوالعزم مدتی فاصله شد تشریف نیاوردند این را می گویند زمان فترت ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا﴾ به صورت فعل ماضی ذکر می کند می فرماید برای هر امتی ما پیامبر فرستادیم ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا﴾ خب این رسول به امت چه می گوید ﴿أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ این ﴿أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ عصاره «لا اله الا الله» است از غیر خدا اجتناب کنید و الله را عبادت کنید یعنی غیر از الله هر که باشد طاغوت است ﴿أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ اینجا بالصراحه به صورت موجه کلیه دلالت می کند به اینکه هیچ ملتی نیست مگر اینکه هادی دارد هیچ ملتی نیست مگر اینکه رسول دارد.

بررسی احتمالات نفی آمدن پیامبر برای مردم زمان او

حالا یا به این معناست که رسول در قبیله قریش نبود در سایر قبایل بود این کما احتمله بعضی مثل کشاف^{۱۹} و مال^{۲۰} إلیه سیدنا الاستاد فی المیزان یا نه، زمان، زمان فترت بود پیامبر اولوالعزم نیامده وگرنه علما بودند حجج الهی بودند شاگردان انبیا بودند حجت بر اینها تمام شد پس آنچه در سوره مبارکه «یس» آمده آیه شش سوره «یس» که

فرمود: ﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ﴾ و همچنین در این آیه سوره «سجده» آمده است که ﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ﴾ به همین برمی گردد در قبیله آنها پیامبری نبود اما حجت الهی بر آنها بالغ بود خب اینها انبیای ابراهیمی داشتند اینها فرزندان ابراهیم بودند انبیای ابراهیمی را به رسمیت می شناختند وجود مبارك ابراهیم را به عنوان پیامبر می دانستند موسی و عیسی را شنیده بودند اهل کتاب را شنیده بودند این طور نیست که اینها نشنیده باشند اینها به سوء اختیارشان ایمان نیاوردند اینها وجود مبارك ابراهیم را که بنیان گذار کعبه بود می شناختند و به دستور او هر ساله در مراسم حج، حج انجام می دادند آنها قبول داشتند پیامبری او را منتها بعد دیگر کفر ورزیدند.

خاورمیانه مرکز بعثت پیامبران

پرسش: ... مرکزیت بعثت پیامبران اولوالعزم خاورمیانه بوده.

پاسخ: آن در بحث های قبلی داشتیم همه جا پیامبر بود خاور دور و نزدیک باختر دور و نزدیک منتها ذات اقدس الهی وقتی قصص انبیا را ذکر می کند می فرماید عده ای به طرف انبیا آمدند کامیاب شدند سعادت مند دارین شدند يك عده تكذيب کردند به هلاکت رسیدند بعد می فرماید: ﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ﴾^{۲۰} بروید ببینید خب این بروید ببینید آن طرف آب را نمی شود گفت، بفرماید ما آن طرف اقیانوس کبیر عده ای را فرستادیم شما بروید ببینید همان اولین راه برای تكذيب همین بود طوری قرآن حرف می زند که بگوید بروید ببینید لذا مسئله خاورمیانه را بعد از نقل قصص انبیا می گوید بروید ببینید.

۲۰. سوره آل عمران، آیه ۱۳۷؛ سوره نحل، آیه ۳۶.

ولی می‌گوید که انبیایی بودند که ما قصصشان را برای شما نگفتیم ﴿رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ﴾^{۲۱} ممکن نیست خاور دور و نزدیک، باختر دور و نزدیک، قطب غیر قطب بشر باشد الا اینکه پیغمبر دارد ممکن نیست خدا يك جا اندیشمندی خلق بکند مگر اینکه برای او راهنما می‌فرستد انسان متفکر مختار، هادی می‌طلبد اگر روزی هم کشف شد که کُرّاتی هستند که موجود زنده متفکری زندگی می‌کند حتماً انبیا دارند بالصراحه هم فرمود خیلی از انبیا را ما برای شما نگفتیم برای اینکه بگوییم، راه تحقیق ندارید ما قصه‌هایی را نقل می‌کنیم که به دنبالش بگوییم ﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ﴾ بروید ببینید این عاد است این ثمود است این جریان نوح است این اقوام دیگر است بروید ببینید ما با اینها چه کردیم حالا بگوید آن طرف اقیانوس کبیر کسانی بودند ما آنها را به هلاکت رساندیم اولین راه برای تکذیب همین بود می‌گفتند حرف‌هایی می‌زنید که باورکردنی نیست.

تذکر به عدم فراموشی اعمال انسان نزد خدا

بنابراین بعد از ذکر این عناصر چهارگانه یعنی موادّ اولیه‌اش حروف عربی است (يك) محتوایش حق است ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ (دو) فاعلش هم خدای سبحان است (سه) هدفش انداز شما ترس از قیامت است (چهار) و خیال نکنید هر چه کردید فراموش می‌شود ﴿مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾^{۲۲} آن‌که اعمال شما را ضبط می‌کند فراموش نمی‌کند چیزی از بین نمی‌رود.

تبیین جدال احسن الهی با مشرکان در اتحاد خالق و ربّ

۲۱. سوره نساء، آیه ۱۶۴.

۲۲. سوره مریم، آیه ۶۴.

آن‌گاه درباره مبدأ بحث می‌کند که مشرکین این جدال احسن است می‌فرماید شما خدا را به عنوان خالق قبول دارید خدا را به عنوان ربّ الأرباب هم قبول دارید یعنی به عقیده شما این ارباب متفرّقه شما در تحت ربوبیت آن ربّ کل اند اما مشکل اساسی شما این است که این ربوبیت جزئی این‌که باران می‌آورد این‌که شفا می‌دهد این‌که روزی می‌دهد این‌که حیات و ممات به دست اوست این را به ارباب متفرّقه می‌سپارید بعد می‌گویید این ارباب متفرّقه را ربّ الأرباب اداره می‌کند چون ما دسترسی به آن ربّ الأرباب نداریم کارهای ما را ارباب متفرّقه انجام می‌دهند اینها اله ما هستند یعنی معبود ما هستند این را دارد ابطال می‌کند فرمود آن‌که خالق کل است باید ربّ کل هم باشد و چون ربّ کل است اله کل هم باید باشد برای اینکه معبود همان است که ربّ است ربّ همان است که خالق است و غیر از او، هیچ کاری از احدی ساخته نیست نه ولایت از دیگری ساخته است نه شفاعت. فرق ولایت و شفاعت شبیه فرق ولایت و نصرت است آیه ۱۰۷ سوره مبارکه «بقره» این است که ﴿مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ غیر از خدا نه شما ولیّ دارید و نه ناصر اینجا هم عده‌ای برابر همان آیه ۱۰۷ سوره مبارکه «بقره» شفیع را به معنی نصیر و ناصر گرفتند یعنی «ما لکم من دون الله من ولیّ و لا ناصر» اما لازم نیست که ما شفیع را به معنی ناصر بگیریم شفیع معنای خاصّ خودش را دارد. فرمود غیر از ذات اقدس الهی کسی نیست که ولایت و شفاعت شما را به عهده بگیرد.

تفسیر خلقت آسمان و زمین در شش روز به تطورات شش‌گانه

قبل از اینکه به ولایت و شفاعت برسیم این جریان آفرینش آسمان‌ها و زمین و بین آسمان و زمین در شش روز مطرح شد این جریان ﴿سِتَّةَ أَيَّامٍ﴾ در خیلی از موارد آمده در سوره مبارکه «اعراف» به این صورت آمده است آیه ۵۴ سوره مبارکه «اعراف» که قبلاً بحث شد این بود ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ

تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۲۳﴾ فرمود ما این مجموعه را در شش روز آفریدیم مستحضرید که گاهی روز در مقابل شب است می‌گویند صلات یومیه، صلات لیلیه، گاهی مجموع شب و روز است می‌گویند صلات یومیه، گاهی روز به معنی روزگار است می‌گویند: «الدَّهْرُ يَوْمَانِ يَوْمًا لَكَ وَ يَوْمًا عَلَيْكَ»^{۲۳} ولی بالأخره زمان است اما در جریان اصل آفرینش، زمان همراه این موجود ماده پیدا می‌شود قبلاً زمانی نبود اگر زمینی باشد و بگردد لیل و نهاری پیدا می‌شود اما قبل از اینکه موجود مادی حرکت کند متحرک باشد یا موجود مادی خلق بشود زمانی در کار نبود بنابراین این ﴿سِتَّةَ أَيَّامٍ﴾ را به معنای تطورات شش‌گانه باید معنا کرد این دیگر به عهده علوم تجربی و کیهان‌شناسی و ستاره‌شناسی و نجوم‌شناسی و اینهاست که اینها باید تلاش و کوشش کنند این ادوار شش‌گانه را به دست بیاورند.

اصرار قرآن بر تطور شش‌گانه و حل آن بر عهده علوم تجربی

پرسش: ... پاسخ: بله، میلیون‌ها سال بود مثلاً هر ده میلیارد سالی يك طور باشد ده میلیارد سال گذشت تا فلان ماده به صورت دخان در بیاید ده میلیارد سال گذشت تا این دخان را به صورت راه شیری در بیاورد فرمود: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ﴾^{۲۴} ما این يك مشت دود را به صورت میلیاردها ستاره در آوردیم اینکه ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ﴾ ده میلیارد سال این طول کشید هر کدام از اینها ده میلیارد سال باشد ده میلیون سال باشد صد میلیارد سال باشد صد میلیون ولی نظم علمی باید داشته باشد یعنی شش دوره باید باشد حالا دوره‌هایش چند میلیون سال است چند میلیارد سال است این را علم تجربی و علم کیهان‌شناسی باید بیان کند این با قصه‌ها حل نمی‌شود بنابراین ما شش دوره می‌خواهیم که علم باید جواب بدهد نه هفت دوره نه هشت دوره، این شش دوره را که قرآن کریم اصرار دارد که خلقت آسمان و زمین با تطورات شش‌گانه بود این را باید علم حل کند.

۲۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۹۶.

۲۴. سوره فصلت، آیه ۱۱.

تقسیم تطورات شش گانه بین آسمان و زمین و بین این دو

مطلب بعدی آن است که قرآن کریم بخشی از اینها را توضیح داد فرمود این شش دوره، دو دوره برای آسمان است دو دوره برای زمین است آن دو دوره دیگر را ذکر نکرد قهراً آن دو دوره برای بین ارض و سماست برای اینکه در سوره مبارکه «اعراف» که فرمود: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ در سوره مبارکه «سجده» که محل بحث است ﴿مَا بَيْنَهُمَا﴾ را هم اضافه کرده ﴿الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ بنابراین ما سه عنصر داریم یکی سماوات، یکی ارض، یکی ﴿مَا بَيْنَهُمَا﴾، سماوات را در آیه سوره مبارکه «فصلت» مشخص کرده ارض را هم در آن سوره مشخص کرده قهراً آن دو روز می شود برای ﴿بَيْنَهُمَا﴾، در سوره مبارکه «فصلت» آنجا آیه ثه به بعد به این صورت است فرمود: ﴿قُلْ ءَايَاتُكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ﴾ حالا کیفیت پیدایش آب اولاً، دریاها اولاً، بعد ظهور زمین از لابه لای این آب ثانیاً، و شکل گیری زمین همه اینها در دو طور بود ﴿قُلْ ءَايَاتُكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَاداً ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ * وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيًّ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾ این ﴿أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾ هیچ ارتباطی با آن ﴿سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ ندارد این ﴿أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾ یعنی فصول چهارگانه این مربوط به خصوص زمین است ما زمین را آفریدیم و زندگی مردم را در چهار فصل قرار دادیم ﴿وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا﴾ روزی مردم با فصول چهارگانه تأمین می شود چون اگر همه اش زمستان باشد یا همه اش پاییز یا همه اش تابستان یا همه اش بهار که زندگی نمی شود کرد پس تأمین ارزاق به فصول چهارگانه است این چهار روز به آن شش روز هیچ ارتباطی ندارد پس دو روزش برای زمین شد بعد فرمود: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ * فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ﴾^{۲۵} يك مشت دود را شمس و قمر کرد این طور نیست که حالا از پرنیان و برلیان ساخته باشد فرمود ما يك مشت دود را آفتاب کردیم بعد هم دود می کنیم این طور نیست که این شمس همیشه درخشان

باشد. فرمود این همه ستاره‌های ثابت و سیّار اینها اول يك مشت دخان بود دو روز طول کشید دو روز یعنی مثلاً دو میلیارد سال یا بیست میلیارد سال هر دوره‌ای مثلاً ده میلیارد سال این را علم باید کار کند.

عدم ارتباط ﴿وَقَدَّرَ... فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾ با تطورات شش‌گانه

پس دو روز برای آسمان‌ها، دو روز برای زمین، آن دو روز دیگر می‌شود «ما بین الأرض و السماء». آن چهار روزی که فرمود: ﴿وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا﴾ این برای فصول چهارگانه است به هیچ وجه ارتباطی با ﴿سِتَّةَ أَيَّامٍ﴾ ندارد. تا این مقدار را قرآن در اختیار پژوهندگان تجربی قرار داد اینها باید ثابت کنند که شکل‌گیری زمین دو دوره گذرانده حالا هر دوره‌اش ده میلیارد سال است صد میلیارد سال است ممکن است ولی باید بر اساس علم بگویند نه پیش‌فرض، پیش‌فرض به درد احدی نمی‌خورد باید عالمانه ثابت کنند که ده میلیارد سال طول کشید این‌طور بود ده میلیارد سال بعد هم به این صورت در آمد قابل سکونت شد.

حلّ تنافی آفرینش با ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾ و ﴿سِتَّةَ أَيَّامٍ﴾

پرسش: این فقط ناظر به خلقت موجودات مادی و عالم ماده است؟

پاسخ: سماوات و ارض است درباره انسان نیست چون بعداً ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۱ را مطرح می‌کند. پرسش: ... پاسخ: نه، همان ذات اقدس الهی درباره مجردات وقتی که بخواهد چیزی را بیافریند ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾ است وگرنه درباره مادیات زمان‌بردار است می‌بینید در جریان حضرت عیسی فرمود: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲ آن ﴿خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ﴾ چقدر طول کشید ما نمی‌دانیم اما روح که مطرح مطرح است که ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۳ بله ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾ است. مجردات با ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾ است متزمن را با زمان اداره می‌کنند مجرد را با ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾، ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ

۱. سوره بقره، آیه ۳۰.

۲. سوره آل عمران، آیه ۵۹.

۳. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

فَيَكُونُ ﴿﴾ آنجا که سخن از روح است و مجرد است و امر ملکوتی است زمان بردار نیست متزمن نیست متمکن نیست با ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾ است اما اینجا که زمان بردار است و مکان بردار است ﴿قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾ نعم، اگر بخواهد معجزه انجام بدهد بلکه گاهی با طیّ الأرض گاهی با ﴿أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾^۱ و امثال ذلك انجام می دهد اما آن دیگر معجزه است به نحو عادی نیست.

فَتَحْصِلُ كُلَّ سَمَاوَاتٍ در دو روز یعنی دو طور، دو دوره، کلّ ارض در دو دوره، بین السماء و الأرض در دو دوره این می شود ﴿سِتَّةَ أَيَّامٍ﴾ اما تأمین زندگی مردم روی زمین حیوانات روی زمین گیاهان روی زمین این به چهار فصل وابسته است.

استناد نظم و تدبیر آفرینش به خدا و لزوم پرستش او

فرمود این نظم است این نظم محیر العقول برای خداست و این را آفرید و مرتب حکیمانه دارد تدبیر می کند آن که آفرید باید پیروrand آن که می پیروrand باید پرستیده بشود شما چه کسی را می پرستید برهانی هم که در این مسئله ذکر می کند این است فرمود: ﴿الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ بعد به مقام فرمانروایی است چون این ﴿ثُمَّ﴾، «ثم» تراخی زمانی نیست بعد وقتی آفرید دارد می پیروrand عرش فرمانروایی، مقام فرمانروایی، مقام تدبیر الهی است ﴿ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ﴾ یعنی مقام فرمانروایی ﴿مَا لَكُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾ پس خدا اوست، آفریدگار اوست، خالق اوست، ربّ هم اوست ﴿ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ﴾ اله و معبود هم باید او باشد.

اثبات احتیاج انسان و ولیّ و ناصر نداشتن او

شما به دنبال چه چیزی می گردید بشر محتاج است بلکه این احتیاج را همه ما احساس می کنیم يك موجود محتاج یا هیچ از او ساخته نیست این نیاز به ولیّ دارد یا بخشی از کار را انجام می دهد بخش دیگر را محتاج است این نیاز

۱. سوره نمل، آیه ۴۰.

به شفیع و ناصر دارد بالأخره ما یا هم ولی و شفیع و ناصر می‌خواهیم یا لااقل ناصر می‌خواهیم انسان خردسال ولی می‌طلبد چون هیچ کاری از او ساخته نیست يك نوزاد يك كودك شیری این الا ولابد با ولایت پدر و مادر باید تدبیر بشود وقتی نوجوان شد جوان شد بخشی از کارها را خودش می‌تواند انجام بدهد این نیاز به ناصر دارد ناصر آن است که مکمل کارهای انسان باشد متمم کارهای انسان باشد بخشی از کارها را خودش انجام می‌دهد بخشی از کارها را با کمک دستیار و معین. فرمود شما اگر بخواهید بفهمید که هیچ کاری از شما ساخته نیست در وقتی هم که هیچ کاری از شما ساخته نیست مانند حالت اضطرار، ولی اوست آن وقتی هم که به حسب ظاهر بخشی از کارها را شما انجام می‌دهید ناصر اوست که در آیه ۱۰۷ سوره مبارکه «بقره» فرمود: ﴿مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ کشف و امثال کشف اصرار دارند که اینجا شفیع را به معنی ناصر معنا کنند^۱ مثل همین آیه ۱۰۷ سوره «بقره» ﴿مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ شما نه ولی دارید نه ناصر.

معنای شفیع و صدق آن بر انبیا و اولیا

اما شفیع می‌تواند معنای خودش را داشته باشد کسی که مُذنب است به محکمه قضا می‌رود این اگر تنها برود محکوم می‌شود اما اگر با شفیع برود امید بخشش هست شفیع از شفع است یعنی جُفت، وثر یعنی تك، عمل اگر به نتیجه نرسد می‌شود وثر، اگر به نتیجه برسد می‌گویند شفیع دارد شما در این اصطلاحات اصول باید دیده باشید وقتی يك اصولی دارد حرف دیگری را نقد می‌کند می‌گوید این حرف شما مشفوع بالبرهان نیست یعنی ادّعی خالی است اگر کسی ادّعا کرد دلیل در کنار ادّعا ذکر کرد این حرف، مشفوع بالبرهان است یعنی شفیع دارد جفت است اما وقتی ادّعی خالی باشد تك است می‌گویند این حرف، مشفوع بالبرهان نیست تنها آمده به میدان، مورد قبول

نیست. شفیع آن است که کنار کسی به محکمه برود درباره انبیا و اولیا درست است که اینها در محکمه الهی به اذن

خدا شفاعت می کنند ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾^۱ اما «آخر من يشفع هو ارحم الراحمين»^۲.

نفی شمول شفاعت الهی بر مشرکان

در این آیه هم فرمود خدا شفیع شما نیست، خدا شفیع شما نیست ما يك محکمه دیگری نداریم که خدا - معاذ الله - همراه این مُذنب به آن محکمه بیاید نزد آن قاضی شفاعت کند بلکه همان خدایی که در مرحله ای ایجاب می کند در مرحله ای قبول در مرحله ای هم استشفاع می کند در مرحله ای هم به شفاعت پاسخ مثبت می دهد. بیان ذلك این است که کلّ جهان را اسمای الهی دارد اداره می کند همان «بأسمائك التي ملأت أركان كل شيء»^۳ است در دعای سمات و مانند اینها هست اسمای الهی، الفاظ نیستند (يك) مفاهیم نیستند (دو) با الفاظ و مفاهیم نمی شود عالم را اداره کرد (سه) حقایق خارجی اند (چهار) این اسمایی که ما می گوئیم اسماء الأسماء الأسماء است یعنی این الفاظ، اسمای آن مفاهیم اند آن مفاهیم، اسمای آن حقایق اند آن حقایق اند که «ملأت أركان كل شيء» خدای سبحان با اسمای خود عالم را اداره می کند اسمی حاکم بر اسم دیگر است می شود ﴿كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾^۴ آن وقت الرحمن می شود حاکم، اینکه ما در دعاها می گوئیم «الهي عاملنا بفضلك و لا تعاملنا بعدلك» این یعنی چه؟ یعنی خدایا ما را اگر بخواهی به محکمه عدل ببری که فقط يك قاضی آنجا نشسته باشد به نام عدل ما محکومیم اما اگر ما را به محکمه ای ببری که دو اسم نشستند یکی «العدل» یکی «الفضل» ما در آن محکمه برویم امید نجاتمان هست «الهي عاملنا بفضلك و لا تعاملنا بعدلك» اگر ما را بردی در آن شعبه ای که فقط عدل دارد داوری می کند پرونده را بررسی می کند خب البته ما محکومیم اما اگر ما را بردی به شعبه ای که دو قاضی نشستند یکی به نام عدل یکی به

۱. سورة بقره، آیه ۲۵۵.

۲. تفسیر القرآن الکریم (ملاصدرا)، ج ۴، ص ۳۲۱.

۳. البلد الأمین، ص ۱۸۸.

۴. سورة انعام، آیه ۵۴.

نام فضل، دو اسم دارند محکمه را اداره می‌کنند یکی به نام عدل یکی به نام فضل ما آنجا سرشکسته برنگی گردیم
«الهی عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک» این می‌شود شفیع فرمود: ﴿مَا لَكُمْ مِّنْ دُونِهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾.

«و الحمد لله رب العالمین»